



«و ما دیدیم سر آزادمردان را فراز چوبه دار!»

## رضا قریشی لنگرودی

رادمردی دیگر از تبار عاشقانِ از پا درآمده در کشتارهای سال ۶۷



مهر ماه ۱۳۹۶

قلبم را بر تیرکی آویختند.

برشانه های مجروح وطنم، جراحی دیگر وارد آوردند.

دخترم آنگاه که از کنارم می گذری

آهسته برو، زیرا که با تو سخنی دیگر دارم،

سخنی دیگر!

کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷، لکه ننگ بزرگی است بر پیشانی نظام جمهوری اسلامی. اثرات سیاسی این

لکه ننگ تاریخی فقط با نابودی این نظام، پاک می شود. ۲۹ سال پیش در چنین روزهایی، جمهوری اسلامی در پی

فتوای خمینی به کشتار وسیع زندانیان سیاسی دست یازید. کشتاری که در تاریخ معاصر ایران کم سابقه است و در سطح جهانی از مصادیق بارز جنایت علیه بشریت تلقی می شود. این رژیم در پی شکستش در جنگ ارتجاعی ایران و عراق و بحران اقتصادی- اجتماعی ناشی از ۸ سال جنگ خانمان سوز و سرکوب هرگونه اعتراض به بهانه آن، می دانست که پایان جنگ و آتش بس، سرآغاز فوران مطالباتی است که در این مدت سرکوب شده بودند. مطالباتی که مهمترین رئوس آن در جنبش و قیام ۵۷ رقم خورده بود. رژیم عاجز از پاسخ گوئی به این خواستها و هراسان از برآمد جنبش توده ای، به شیوه ای آدمخوارانه، طرح از بین بردن بقایای فعالان سیاسی را که از کشتارهای سالهای ۶۰-۶۱ جان به در برده و در زندان های رژیم بودند؛ ریخت تا از پیش با ایجاد ترس و هراس، خیال هرگونه مبارزه و اعتراض را در نطفه خفه کند. حمله نابخردانه و ماجراجویانه مجاهدین خلق در عملیات موسوم به «فروغ جاویدان» که ادامه منطقی نبرد مسلحانه زودرسی بود که آنها از سال ۶۰ علیه رژیم برپا کرده بودند، بهانه ای شد که جلادان رژیم، آنجا که مجبور می شدند به طور تلویحی به این عمل اعتراف کنند، به توجیه آن پردازند. ولی رژیم با کشتن نه تنها مجاهدین خلق بلکه اغلب فعالان کمونیست در زندان و ادامه کشتار دگراندیشان و مخالفان سیاسی اش در سالهای بعد، نشان داد که از بین بردن فیزیکی مخالفانش، جزئی از استراتژی دائمی اش از همان ابتدای کسب قدرت می بوده است. ویژگی کشتار سال ۶۷ و شناخت آن، تا بدان حد است که سردمداران دیروزی و امروزی رژیم، هنوز بعد از ۲۹ سال از اعتراف صریح به آن، خودداری می کنند. با دو فتوای خمینی، فرمان قطعی و شرعی کشتار صادر شد و اجرای آن در تهران به عهده هیأت سه نفره ای متشکل از حسینعلی نیری- رئیس دادگاه شرع- مرتضی اشراقی- دادستان - و مصطفی پور محمدی- نماینده وزارت اطلاعات - گذاشته شد. اعدام ها به روایتی از ۵-۷ مرداد و یا بروایت آبراهامیان از ۲۸ تیر یعنی ۵ روز قبل از عملیات «فروغ جاویدان» - ۳ مرداد - شروع شد. تا ماه آذر ماه (۲۵ نوامبر) هیچ یک از خانواده ها از سرنوشت فرزندان خود خبر نداشتند. آخرین آمار موجود از ۴۴۸۱ اسم و مشخصات معلوم خبر می دهد (سایت عصر نو). در این تاریخ، خامنه ای رئیس جمهور، رفسنجانی رئیس مجلس و جانشین فرمانده کل قوا، میر حسین موسوی نخست وزیر و موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه، موسوی خوئینی ها دادستان کل کشور، و ری شهری وزیر اطلاعات رژیم بودند.

نمی توان این روزها که مصادف با ۲۹ امین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ است از آرمانخواهی کمونیستهای چون رضا قریشی که دست در دست جعفر بیات از اعضای کمیته شرق تهران با خواندن سرود انترناسیونال، به پای چوبه های دار رفتند و چوبه دار و جلادان برپا کننده آنها و حافظان جهل و سرمایه را به هیچ گرفتند، یادی نکرد.

رضا قریشی فرزند میر نفی، متولد سال ۱۳۲۷ در شهسوار و دانشجوی دانشگاه صنعتی بود. او دارای همسر و دختری است که از زندان و شکنجه آن سالها جان به در برده اند. رضا قریشی در پائیز ۱۳۶۱ در تهران دستگیر شد و پس از محکومیت به ۱۲ سال حبس، در ۹ شهریور ۱۳۶۷ به همراه منصور موسوی کارگر فلزکار و شوهر

خواهرش در زندان گوهر دشت اعدام گردید. رضا از رهبران سازمان «رزمندگان آزادی طبقه کارگر» بود. سازماندهی و شرکت در تظاهرات دانشجویی سالهای ۴۶ و اعتراض به گران شدن بلیت اتوبوس در اسفند ماه ۴۸ و اعتصاب آذرماه ۴۹ به مناسبت روز ۱۶ آذر، روز دانشجو و اعتصابات و تظاهرات اردیبهشت سال ۱۳۵۰ پس از رخداد سیاهکل، او را به یکی از فعالان و رهبران جنبش دانشجویی تبدیل کرد. با رشد جنبش دانشجویی در سال ۵۰ و ۵۱ و روی آوردن دانشجویان پیشرو به فعالیتهای سیاسی، رضا و همفکرانش در سه محفل دانشجویی متشکل شده و به تبلیغ و ترویج در راستای حمایت از مبارزات مسلحانه جاری پرداختند. ۹ خرداد ۱۳۵۱ به مناسبت ورود نیکسون و سرمایه گذاران آمریکائی به ایران و سنگ باران کاروان نیکسون و همراهان در پارک وی، یک سلسله تظاهراتی در دانشگاه ها و بازار انجام شد که به دستگیری تعدادی از دانشجویان از جمله رفقای رضا منجر شد. او نیز در اواخر سال ۵۱ به تور ساواک افتاده و به همراه سه تن از رفقایش به زندان افتاد. رضا در زندان در ارتباط با محافل «سیاسی کار» خیلی زود از رفقای هم پرونده اش متمایز شد و یکی از فعالان این خط در زندان شد. روش آرام و متین اش در برخورد به دیگران و قاطعیتش در دفاع از نظراتش سریعاً او را به یکی از پایه های این جریان در زندان بدل کرد. در آن زمان این خط جریانی در اقلیت بود و در مقابل طرفداران مشی چریکی، گرایش بود که قاطعانه و به طریقی رادیکال مبارزه ایدئولوژیک سختی را برای جا انداختن خط مشی کمونیستی و نقد خط مشی حزب توده از یک سو و خط مشی چریکی از سوی دیگر به پیش می برد. حضور رضا در این میان اهمیت زیادی داشت و به زودی یکی از رهبران شبه تشکیلات این خط در زندان شد. فعالیتهای او طبعاً از چشم پلیس پنهان نماند و رژیم در اولین یورش که به زندانیان سیاسی در بند در سال ۵۵ کرد، او را به همراه عده زیادی از فعالان بندها به زندان اوین منتقل کرد که مستقیماً زیر نظر ساواک اداره میشد. رژیم شاه از سال ۵۴ به بعد در پی سرکوبی خشن که در آن فداییان خلق و مجاهدین خلق را عملاً بی تحرک کرد، متوجه گردیده بود که زندان تبدیل به آموزشگاهی برای زندانیان جوان تر گشته و جوانان تازه سیاسی شده به محض خروج جذب گروههای فعال سیاسی میشوند. از این رو برای جلوگیری از این امر، آزادی زندانیان سیاسی که مدت محکومیتشان تمام شده بود، معلق گردید. امری که در اصطلاح آن روزها «ملی کشی» نامیده میشد. این امر تا اواسط سال ۵۶ ادامه داشت. سال ۵۶ همراه رشد مبارزات مردم و فشارهای بین المللی، رژیم آزادی تدریجی زندانیان سیاسی که محکومیتشان تمام شده بود را در دستور کار قرار داد. در سال ۵۶ گرایش سیاسی کار که در میان طرفدارانش مشی توده ای نامیده می شد، در میان چپ ها، رو به رشد بود. شکست مشی چریکی و گسترش مبارزات توده ای خود بخودی از عوامل مهم در رشد این گرایش بود. به ویژه توده های وسیعی از دانشجویان که تا آن موقع به طور طبیعی به سمت مشی چریکی میرفتند، به این خط گرایش پیدا کردند و هسته های کارگری - دانشجویی متعددی بوجود آوردند. مهمترین تشکل دانشجویی در آن دوران به نام «دانشجویان مبارز» سازمانده اصلی تظاهرات و دوره های حمایت و تبلیغ در محلات فقیرنشین و کارخانه های اطراف تهران بود. در میان این مجموعه های گوناگون که از سالهای ۵۲ به فعالیت در بین کارگران و دانشجویان پرداخته بودند، بخشی موفق شده بودند هسته های چندی در خوزستان و تهران

حول یکی از فعالان سابق زندان به نام جمشید نوش زاد بوجود آوردند. با خروج زندانیان سیاسی، بین هسته های حول جمشید نوش زاد و این افراد پیوند برقرار گردید. رضا از اولین افرادی بود که در این رابطه قرار گرفت. متأسفانه در این میان دستگیری و قتل ۳ نفر از زفقای گروه به نام های محمود وحیدی و سعید کرد از دانشجویان فنی و یک دانش آموز کرمانشاهی به نام محمد رضا کلانتری به دست تهرانی یکی از بازجویان جلاذ ساواک (از طریق خوراندن سم سیا نور) و تحت تعقیب قرار گرفتن سایر افراد گروه در ارتباط با محمود و سعید و کشته شدن تصادفی جمشید نوش زاد در حین پاک کردن اسلحه اش، اوضاع را به کلی مختل کرد. ولی جوش جنبش مردمی همه چیز را حل کرد و امکان داد که همه این مبارزان به سازماندهی مجدد بپردازند و سازمان «رزمندگان آزادی طبقه کارگر» را بوجود آوردند. رضا قریشی از همان ابتدای تشکیل این گروه از فعالان آن بود. با منصور موسوی که یک کارگر فلز کار بود و اطرافیان نزدیکش هسته های فعالی ایجاد کرده و در ارتباط مستقیم با رهبری قرار گرفت. ابتدا مسئولیت شاخه تهران را داشت و در اولین کنگره رزمندگان عضو رهبری شد و تا آخر در رهبری باقی ماند. رضا قبل از پیوستن به رهبری رزمندگان مدتی در یک کارگاه به کارگری پرداخت، امری که در آن روزها در دستور کار همه مبارزان سیاسی کار قرار داشت. از فردای قیام و از زمان پیوستن رضا به رهبری او مسئولیت بخش های کارگری را به عهده گرفت. او روحیه ای آرام داشت و با مردم به سرعت می جوشید و تاکید زیادی روی ارتباط کارگری داشت. پس از جدا شدن سازمان پیکار، گروه نبرد و گروه آرمان (سه جریان از مجاهدین م. ل.) و سازمان رزمندگان از کنفرانس وحدت (کنفرانسی که از گردهمائی ۱۲ سازمان، گروه و محفل کمونیستی برای وحدت به وجود آمده بود. رزمندگان گروه « آرمان خلق برای آزادی طبقه کارگر» و هسته های مختلفی از شهرستان هایی چون اصفهان و رشت و استانهای مازندران و فارس و ... را به خود جلب کرد و گسترش یافت. رضا علاوه بر تهران مسئولیت هسته های کارگری- روشنفکری اراک را هم گرفت.

اشغال سفارت آمریکا در آبان ۵۸ و شروع جنگ ایران و عراق در سال ۶۰ بحرانی ایدئولوژیک در رزمندگان به وجود آورد که موجودیت آن را به خطر انداخت، رضا در هردوی این بحران ها با قاطعیت در مقابل دیدگاه های متزلزل و انحلال طلبانه ای ایستاد که در رژیم خمینی رگه های مترقی ضد امپریالیستی جستجو میکرد و سعی در کنار آمدن با آن را داشت. رزمندگان در ابتدای جنگ ایران و عراق، دفاع را عادلانه ارزیابی می کرد و با شعار دفاع مستقل و تشکیل هسته های دفاعی در مناطق جنگی اشغال شده، دفاع مستقل توده ای را تبلیغ میکرد. به زودی با رشد گرایش سازشکارانه در سازمان رزمندگان که توأمان دفاع مشروط از خمینی و گرایش ضد امپریالیستی در داخل و پذیرش اردوگاه سویالیستی در خارج را مجاز اعلام میکرد، بحرانی عمیق سازمان را فرا گرفت، که به انشعاب اقلیتی از کادرها و اعضای ساده از آن منجر شد. انشعابی که در راستای مواضع حزب توده قرار داشت و تقاضای الحاق به آن را کرد. امری که با سرکوب های سالهای ۶۰ و ۶۱ به وقوع نپیوست و آنها را تکه پاره کرد. رضا در کنار بخش اکثریت رزمندگان ابتدا با این گرایش قاطعانه مبارزه کرد و در انتشار چند نشریه ای که به تصحیح مواضع سازمان در رابطه با جنگ و رژیم پرداخت، همکاری فعالی داشت. اما علیرغم همه تلاشها،

رزمندگان جان سالم بدر نبرد و انحرافی دیگر از نوع گرایش سهند (اتحاد مبارزان کمونیست) ضربه آخر را به آن زد و در یک روند خود بخودی به محافل متعددی تجزیه شد. که هرکدام راه خویش را جداگانه در پیش گرفتند. رضا در این مرحله فعالانه در مبارزه ایدئولوژیکی که می کوشید برون رفتی از بحران پیدا کند، شرکت می کرد و با محافل متعددی ارتباط داشت اما متأسفانه در شهریور سال ۶۱ با دستگیری منصور موسوی در ارتباط با محافل پیکار او و همسرش مریم دستگیر شدند و بلافاصله تحت شکنجه قرار گرفتند. مقاومت هوشمندانه رضا تا آن حدی بود که به هیچ یک از رفقای نزدیک او ضربه نخورد. در دادگاه بدوی پس از ماه ها شکنجه و آزار به ۱۲ سال زندان محکوم شد. اما در کشتارهای سال ۶۷ به همراه رفیق هم‌رزمش داریوش کاهد پور که از سالهای زندان رژیم شاه تا رهبری رزمندگان با او همراه بود و منصور موسوی شوهر خواهر و یار تشکیلاتی اش به مسلخ جمهوری اسلامی فرستاده شدند. تمام شواهد حاکی از آن است که او در زندان دست از مبارزه نکشیده و فعالانه در تشکیلات زندان شرکت داشته است. نوشته های سیاسی - ایدئولوژیکی رضا در زندان نمایانگر تلاشهای بی وقفه او در راه تحقق آرمان هایش در خدمت به طبقه ی کارگر و توده های زحمتکش است. بند ۱۳ گوهر دشت در سال ۱۳۶۷ یکی از فعال ترین بندها در زمینه تئوری و مبارزه ایدئولوژیکی در زندان بود. شاید به همین خاطر بود که بیشترین اعدامی ها را این بند تشکیل میداد.

رفیقی زندانی که تا آخرین روزها با او بوده حکایت آن را چنین به نگارش آورده است: «رضا در مراسم چند نفره روز اول ماه مه در بند ۱۳ زندان گوهر دشت در سال ۱۳۶۷ برای آخرین بار شرکت فعال داشت. بعد از چند ماه از همین بند بود که او با پای برهنه برای رفتن به دادگاه به صف شد. بند ملی کشها - کسانی که حکمشان تمام شده بود ولی ازاد نشده بودند - در بالای بند ۱۳ بود و همه اطلاعات زندان لحظه به لحظه مبادله میشد به طوری که همه ما در جریان اعدام ها بودیم. رضا در صف رو به من کرد و گفت، همه ما را میزنند و این را مطمئن بود. او جزو اولین گروه اعدامی ها در این روز بود. یک روز در اوین وقتی از ملاقات برگشت تعریف میکرد: کسی که بچه نداشته باشد نمی تواند احساس مرا درک کند. او می گفت در ملاقات رابطه ای عمیق بین من و دخترم در نگاه ها رد و بدل میشود که توصیف کردنی نیست. هیچ شماره قبری به خانواده رضا داده نشد. خفاشان رژیم جمهوری اسلامی رضا را نیز در گورهای دسته جمعی در خاوران چون دیگر جانباختگان تابستان ۶۷ به خاک سپردند تا سند جنابات بیشمارشان را تکمیل نمایند. رضا این شعر حماسی را بسیار دوست داشت و مرتب آن را زمزمه می کرد»:

پنجه برگها آویزان است و چنگال دشمنان تیز

اینان پرنیانی امیدهایمان را می درند

در گندم زار زنجره آواز می خواند

درخانه بی شوی زنی می نالد

ره گم کرده کودکی پدرش را آواز می دهد  
رودها دامن کشان پیش می آیند و دامن ابدیت را می شویند  
این خون ها که در نبض هزاران مرد جاریست  
پیش می آیند و دامن زندگی را می شویند  
تا زنجره آرام گیرد، زن بی شوی نماند  
و کودک برچهره پدر لبخند زند  
من قطره ای از بی کران دریای خلقم  
من لبخند خود را بر چهره شما میپاشم  
همچون شبنمی که زیور گل هاست  
و چون تک فروغی که به زمین روشنایی می بخشد  
به هیچم اگر نخندم، به هیچم اگر نتابم  
تازه اگر بمیرم، شما خواهید بود  
و من در هستی شما جاودانه خواهم ماند  
نه به من به اقیانوس بیندیشید  
نه به پاهای لنگان، به گام های استوار امیدوار باشید  
بیم مدارید، بیم مدارید، هر مرگ دروغ و زشتی و فساد را پایان می دهد  
هر مرگ دریچه ایست که به روی تباهی ها بسته می شود  
و آنگاه دریچه دیگری باز می گردد کزان نور زندگی می تابد  
به این نور تن بسپاریم، به این نور تن بسپاریم.»

خواست محاکمه و مجازات آمران و عاملان این جنایت ها، جزئی از خواسته های دموکراتیک مردم ایران است و با مبارزه برای سرنگونی این رژیم عجین شده است. افشای دائم جنایات رژیم و علل و انگیزه های آن جنایات در همه

ابعاد و در سطح داخلی و بین المللی یکی از عرصه های مهم این مبارزه است. این حق مردم ایران است که در یک دادگاه مردمی و علنی، همه جوانب ریز و درشت این کشتارها را بررسی و افشا کنند و تصمیم به مجازات مسؤلان این جنایات تنها به عهده این دادگاه ها می باشد. این کار نه تنها برای اجرای عدالت و مجازات مجرمان لازم است بلکه از آن مهم تر برای جلوگیری از چنین جنایاتی در آینده و ثبت این جنایت در تاریخ، در کنار دیگر جنایات به ضد بشریت، ضروری است.

یادآوری و یادمان دائمی این واقعه وظیفه و ضرورتی سیاسی- اخلاقی است که به دوش نسل ما و نسل های آینده گذاشته شده است. باشد که این لکه ننگ برپیشانی تاریخ ما دیگر باز نگردد.

« نوشته حاضر بر اساس خاطرات و نوشته های تنی چند از هم رزمان و همبندیان سابق رضا قریشی به نگارش در آمده است.»- آذرخش